

از الکندی تا مولی صدرا (۱)

بقلم آقای علی اصغر حکمت

استاد دانشکده ادبیات

بر دانشمندان معظم معلوم است که سیر و حرکت مبارک فلسفه عقلیه که از اواخر قرن دوم هجری (هشتم میلادی) در اسلام و در کانون فکری عاصمه اسلام یعنی شهر شهیر بغداد بظهور رسید، تحولی عظیم و تکاملی وسیع در طول مرور زمان حاصل کرد که در مدت افزون از یازده قرن همچنان ادامه داشته و انشاء الله ازین پس نیز ادامه خواهد داشت و آن مانند شمع بود که در این قرن فروزان شد و اندکی بر نیامد که آفتابی درخشان گردید و هنوز در آسمان آفاق فکری اسم اسلامی نور افشانی میکند. مقدر چنان بود که فتیله این شمع بدست مردی متفکر و صاحب نظر از اصل کریم عرب روشن گردد و همانطور که نعمت و عطیه الهی یعنی دین مقدس اسلام در صحیفه قلب روشن مردی بزرگ از آن نژاد مبارک که در مکه متولد شد و در مدینه وفات یافت، متجلی شد و آنرا از طرف رب العالمین بر افراد بشر ارمغان آورد، همچنان چراغ حکمت و فلسفه یعنی مطالعات علمی در عالم کون و فساد و کشف اسرار مبدأ و معاد از روی نظام و روش منطقی و اسلوب منظم فکری چنانکه ارسطو و افلاطون در آتن وضع کردند در اسم اسلامی بدست مردی باز از همان نژاد انجام گرفت و برای عرب همین دو فخر بس است که دین قویم و حکمت مستقیم را به بشریت اهداء کرده اند. الکندی در آغاز عصری که ملل اسلام جامعه ای بنام مدنیت عباسی بظهور آورده بودند زندگی میکرد. وی دروازه خزانه افکار یونانیان را بروی مسلمانان

۱- ترجمه ای است از خطابه استاد محترم جناب آقای علی اصغر حکمت بقلم خودشان که در جلسه تاریخی بین المللی هزاره یعقوب الکندی فیلسوف عرب (که در آذرماه ۱۳۴۱ در بغداد انعقاد یافت) ایراد شده است. متن هر بی آن در کتاب مخصوص گنگره و در جرائد بغداد انتشار یافته است.

گشود و اسرار و تحقیقات و مطالعات ایشانرا برای ابناء قوم خود هدیه آورد. گویا اسرار و رموزی که وقتی از عالم غیب در لوحه فکر افلاطون و شاگرد او ارسطو در شهر آتن متجلی گشت بار دیگر در صحیفه ذهن الکندی در شهر شهیر بغداد تابش گرفت و او بلقب « اول فیلسوف العرب » ملقب گردید هر چند گوینده این کلمات با جاحظ دانشمند عرب شریک است (بنقل از ماوردی) که لقب « فیلسوف العرب » را بحق باسیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نسبت داده است و من برآنم که علی اول کسی است که زلال حکمت را از مشرب عذب دریای بی پایان موهبت الهی آشامیده و بی نیاز از نیم خورده یونانیان بوده است. ولی بهرحال یعقوب بن اسحق الکندی اول کسی است که باب حکمت فلسفه یونانی و مشرب افلاطونیه القدیمة و الجدیدة را در اسلام باز کرد .

بحث در اهمیت عصر طلایی بغداد در زمان هارون و مأمون عباسی خارج از مقال ماست و نزد دانشمندان و حضار معلوم است که چگونه علوم فلسفه عقاید و دیگر علوم چون طب و طبیعیات و ریاضیات و نجوم و موسیقی (الحان) بوسیله مترجمین بزرگی که در رأس آنها یعقوب بن اسحق جای میداشت در عالم منتشر گردید و نیز همه حضار بخوبی واقف اند که چگونه کتب الکندی و جانشینان او در غرب عالم متمدن انتشار یافت و بلسان لاتین در قرون وسطی ترجمه گردید . اکنون من میخواهم توجه و عنایت دانشمندان حاضر در این مجلس عظیم را لحظه ای بسؤالند نفوذ الکندی در شرق عالم متمدن متوجه نمایم . آری الکندی ساجدتی وسیع تأسیس نمود که یک سرحد آن بخارا و سمرقند و دیگر حد آن روم و پاریس بود، او کواکبی بود نه شرقی و نه غربی بلکه زیت آن بهر طرف نورافشانی میکرد .

در آن عصر و زمان رابطه بغداد یعنی مهد خلافت اسلامی در تمدن و فرهنگ با آسیای مرکزی خاصه خراسان بسیار محکم و سریع (چنانکه همکار دانشمند ما باباجان غفوراوف نماینده آکادمی شوروی بیان کردند) وجود داشته است و کتبی که به قلم دانشمندان در بغداد تحریر می شده بفاصله قلیل به سرو و بخارا و طوس و دیگر بلاد شرق منتقل می گشت. مثلا دو ترجمه از دو کتاب بزرگ « تاریخ الرسول

والملوک» و تفسیر کبیر «جامع البیان» تالیف ابن جریر الطبری بفاصله قریب چهل سال بعد از وفات مؤلف (۵۳۱ هـ) یعنی در حدود ۵۳۰۲ هـ در بخارا بعمل آمد که اینک ترجمه آن هردو کتاب که از بهترین متون فارسی آن عصر و زمان است در دست ما موجود است. پس عجب نیست اگر رسائل عربی الکندی نیز به ری و از آنجا باسیای مرکزی و ماوراءالنهر و بالاخره به کاشغر و هندوستان انتشار یافته باشد. و در بلاد عظیمه شرق کانونهای علم و تمدن بوده اند که از روی نمونه دارالسلام مجالس مباحثه و معاهد و مدارس رفیعه و سراز ادب و علم دائر داشته و اصحاب عقول رزین و ارباب دماغ های نیرومند در این بلاد مستعد قبول افکار جدیده فلسفی و آماده مباحث عقلی بوده اند. حتی میتوان گفت زمینه افکار جدیده برطبق اسلوب علم منطق در خراسان بیش از بغداد و سوریه فراهم بوده است. زیرا تماسی که مردم آن سرزمین قبلا با سبادی مانویه و فلسفه هندوئیزم و بودیزم داشته اند، اذهان ایشان را قبلا مستعد افکار عرفانی و فلسفی ساخته بود.

این است که متعاقب انتشار کتب الکندی سردی در اقصای خراسان شمالی در ساحل رود جیحون متولد شد بنام محمد بن محمد بن طرخان که پس از ارسطو او را بلقب «معلم» ملقب داشته اند. این مرد پس از خواندن رسائل فلسفه الکندی در نزد دو مرد عالم یکی یوحنا بن حیلان Youhanni B. Hailan دیگری ابوبشر متی Abu Bishr Matta مسیحی به تکمیل علوم فلسفی و لغت یونانی پرداخت. نام هر دو در کتب رجال آمده ولی از تفصیل حیات ایشان مطالب زیادی در دست نیست ولی معلوم است که هردو از معاصران و همکاران الکندی بوده اند. این حکیم بزرگ که خلیفه و جانشین الکندی است، با معرفتی که بلغت یونانی حاصل نمود تحقیقات سلف خود را تکمیل کرد. فارابی با کندی در حدود هشتاد سال (۳۴۰ - ۲۶۰) فاصله داشته اند. هرچند در سبادی فلسفه و در تحقیقاتی که در مبدأ و معاد و جوهر روح و حقیقت وجود نموده در بعضی از نکات با سلف خود الکندی و یا خلف خود ابن سینا اختلاف نظر دارد ولی بدون تردید او را خط وصل بین دو استاد بزرگ و حامل علم شریف فلسفه در مشرق باید دانست.

بعد از فارابی در قرن چهارم و پنجم هجری نوبت به یکی از نوابغ فکر بشریت رسیده است که در پیکر حسین بن عبدالله بن سینا «الفیلسوف الرئیس» یا رئیس الفلاسفه ظاهر گردید. وی در بخارا در ۳۷۰ یعنی افزون از یکصد و بیست سال بعد از الکندی زائیده شد و در ۴۲۸ در همدان وفات یافت. توه نابغه ای که در دماغ این رجل عظیم ودیعه بود پایه فلسفه عقلی را که الکندی در بغداد نهاده بود در خراسان و اصفهان و همدان بلند فرسود و آنرا بصورت یک مکتب منظم و یک اسلوب متقن درآورد و آنهمه سخنانی که افلاطون و ارسطو و شاگردان ایشان در آتن و اسکندریه گفته بودند او تکمیل فرمود. ابن سینا در حدود یکصد جلد کتاب تألیف کرد که دو کتاب بزرگ او الشفا در چهار مجلد و اسرار الحکمة المشرقیه در شرح فلسفه افلاطونیه جدیدة در علم حکمت کافی است که نام برده شود. با آنهمه تحقیقات که علماء و دانشمندان عرب و عجم و بزرگان شرق و غرب در ده سال قبل بمناسبت هزاره آن مرد بزرگ در مهرجان الفی او در سمالک عراق و سوریه و مصر و ایران و ترکیه و هند نمودند، بحمدالله پرده ظلمت و تاریکی از روی تاریخ حیات و فلسفه آن مرد بزرگ برداشته شد و آنچه ممکن بود درباره او گفته شود گفته شد. در همین طالار جلسات مباحث و محاضرات در تحت ریاست رئیس محبوب کنونی ما دکتر ناجی الاصل که بحمدالله در این شهر تاریخی علمدار علم و دانش است، بعمل آمد که هیچوقت فراموش نمیشود. ما از فضائل علماء و محققین در این مجلس برخوردار و متمتع گردیدیم، پس باختصار گوشیده میگوئیم بعد از فارابی و یاهم زمان با او نوبت بدیگری از خلفای الکندی میرسد که ابریکر محمد بن زکریا الرازی است که قبل از تولد فارابی بده سال یعنی در حدود ۴۰۰ در شهر ری قرب تهران متولد شد و اگر وفات الکندی را ۴۰۰ حساب کنیم باید بگوئیم همینکه کوکب عمر او افول کرد بلافاصله ستاره درخشان رازی طلوع کرد و وارث علم او شد. بعد از این بزرگان که همه کوکب درخشان آسمان قرن سوم و چهارم هجری میباشند مکتب فلسفه همچنان در سمالک شرق اسلامی دائر بود و بحیات خود ادامه میداد و این چراغ نورانی معرفت و علم خاموش نگردید.

در قرن ششم هجری که قرن امام الغزالی است وسعت دائره علم فلسفه عقليه و مکاتب حکمای یونان آنقدر وسعت داشت که آن امام در «تہافت» خود بر آنها تاختمه و ایشان را طرد و نفی کرده است ولی با آنہمہ دامنه بحث فیلسوفان از شرق بغرب عالم اسلام و از طوس تا اندلس عالم گیر بود و ابن رشد در «تہافت التہافت» سخنان غزالی را نفی کرد و بار دیگر سبادی الکندی و ابن سینا استقرار حاصل نمود .

در آن زمان کہ فہم ہرگونہ علوم کلاسی تئولوژی «اسکولاستیک» بدون فحص در فلسفہ یونانی برای طلاب علم میسر نبود ناگزیر دانشمندان و متکامین و ائمہ علوم ظاہری در دنبال الغزالی ، علیہ حکمت یونانی بہ نزاع برخاستند ، مانند فخرالدین رازی (۶۰۶ - ۵) و دیگران کہ بالضرورہ از آن مشرب سیراب ہودہ اند و آن امام خود شرحی بر اشارات شیخ الرئیس نوشتہ و عیناً از فلسفہ افلاطونی بحث کردہ است مبین این معنی است .

در قرن ہفتم ہجری نوبت بیکی از بزرگترین جانشینان الکندی و از اجلہ حکماء مشرق میسر شد کہ او از برکت جامعیت مانند اسلاف خود بعد اتم برخوردار بود و از علوم ادب و کلام و فقہ و ریاضیات و نجوم بالخاصہ بہرہ فراوان حاصل کرد وی همان استادالبشر **خواجه نصیر الطوسی** متوفی ۶۷۲ و مدفون بکاظمیہ قرب بغداد است و کتاب او موسوم بہ «حل مشکلات الاشارات والتنبیہات» ابن سینا و همچنین شرح قسمت الہیات ابن سینا از آثار مخلص او در علم فلسفہ است . ریاست علوم عقلیہ در آنعصر بالاستحقاق برای او مسلم گردید و کتاب «تجرید العقائد» او در علوم فلسفہ دینی (کلام) هنوز متن موثق متکلمین خاصہ و عامہ است .

بعضی گمان میکنند کہ باحملہ مغول ببغداد و قتل عام بلاد ایران و تجزیہ عالم اسلامی بدو قسمت سیاسی و انقراض خلافت اسلامی عربی از مشرق ، علوم عقلیہ و فلسفہ یونانیہ و مباحث افلاطون و ارسطو رو بافول نہاد و حال آنکہ چنین نیست . دائرہ این مکتب عظیم کہ از لطائف آثار فکر بشری است از نقطہ مبدأ خود با آثار الکندی شروع شد و در طی مدت یک ہزار و یکصد و پنجاہ سال هنوز قوس صعودی را می پیماید . بعد از خواجه طوسی تا کنون در ممالک شرقی اسلامی

رجالی بزرگ بظهور رسیدند که باقلم توانای خود آثار مغلده باقی گذاشتند و این چراغ مضیء را از خاموشی حفظ کرده و روغن آن را افزودند .

در قرن هشتم و نهم هجری حکمائی مانند محمد بن عبدالرحمن الاصفهانی صاحب تفسیر الکبیر و قطب الدین علامه شیرازی صاحب درة التاج و عضد الدین الایجی صاحب المواقف و السید شریف الجرجانی و جلال الدین الصدیقی الدوانی همه از خلفاء الکندی و مانند حایقاتی ذهبیه هستند که این سلسله مبارک را بیکدیگر متصل ساختند و آثار مغلده ایشان نزد دانشمندان حضار محترم معلوم است و محتاج به تکرار و تذکار نیست .

آقایان عظام

انقطاع ایران از سایر ممالک اسلامی در قرن دهم تا سیزدهم و ظهور سلاطین صفوی و قاجار گرچه موجب انفصال حیات علمی آن کشور از دیگر بلاد اسلام بود و وحدت دیرین بجای نماند، ولی بعضی از سلاطین علم دوست و فرهنگ پرور بنوبت خود نگذاشتند که علم شریف فلسفه در آن کشور از میان برود ، اصفهان همانطور که پایتخت پادشاه بزرگی چون شاه عباس اول گردید همچنین مهد و معهد علماء بزرگ و حکماء نامدار گردید که هم در کلام و ادب و فقه و تفسیر و عرفان و بالخصوص در علم فلسفه مقامی شامخ داشته اند . و از آن جمله است محمد باقر بن محمد حسین الشهبر به میرداماد متوفی سنه ۱۰۴۰ هـ . و معاصران او مانند میرابوالقاسم فندرسکی و شیخ بهاء الدین العاملی .

در همین زمان یعنی در اوائل قرن یازدهم هجری ستاره ای درخشان بلکه آفتابی تابان در افق شیراز و اصفهان نمودار گردید که میتوان او را به حق خاتم-الحکماء المتقدمین و فصّ خاتم المعاصرین بلکه درة تاج الحکماء الاولین و الاخرین لقب داد و او همانا مولانا صدرالدین محمد بن ابراهیم القوامی الشیرازی است که به (آخوند ملاصدرا) ملقب است و «آخوند» بفارسی معنی استاد است . وی با قلم سحرار و روان و زبان شیرین و فتان خود مبانی مکتب ابن سینا را تشیید و تأیید فرمود . وی در دیگر فنون و علوم نیز درجه تبهر و استادی داشت ولی شهرت او در فلسفه الهی

است که مبنای « وحدت وجود » را با مبادی اسلامی تلفیق و تطبیق کرده است. آخوند گرچه خود تربیت شده مکتب میرداماد و شیخ بهائی است مری دو تن از فیلسوفان زمان گردید که بعد از او بحق وارث علوم او گشتند: یکی مولی محسن فیض کاشانی دیگری مولی عبدالرزاق لاهیجی، ولی دیگر شاگردان او در شرق و غرب پراکنده گشتند و مبادی استاد خود را در همه بلاد تعلیم دادند. صدرالدین در شیراز متولد شد و در سال ۱۰۵۰ در بصره هنگام مراجعت از سفر حج مریض گردید و وفات یافت و کلمه « مریض » تاریخ سال رحلت او شد چنانکه گفته اند:

ثم ابن ابراهیم صدرنا الاجل فی سفر الحج (مریض) ارتحل
قدوة اهل العلم و الصفاء یروی عن الداماد و البهائسی

از مولانا صدرا کتب فراوان باقی مانده است که بعضی از آن را برای تذکار تبییناً و تبرکاً تکرار میکنم از آنجمله است شرح مبسوطی بر اصول الکافی تألیف شیخ کلینی که از اجلة علماء حدیث و از قدماء بزرگان شیعه است (و قبر او اینک در نزدیکی جسر الشهداء در بغداد بصورتی خراب و اسفناک افتاده است و دانشمندان ایران از اداره اوقاف و رئیس دانشمندان آقای محمد بهجت الاثری امیدوارند که اجازه دهند آنرا مرمت کنند.)

بعضی از آثار دیگر او عبارتند از: حاشیه بر کتاب الشفاء الشیخ الرئیس، شرح حکمة الاشراق السهروردی و کتاب الواردات القلبية و کتاب المسائل القدسیة والقواعد الملکوتیة و کسراصنام الجاهلیة. اسامی بعضی از کتب او که زینت طبع یافته است عبارت است از الاسفار الاربعة و اسرار الآیات و بعضی اجزاء تفسیر قرآن کریم و شرح هداية للمیبدی و الشواهد الربوبیة و رسالة المبدأ والمعاد و رسالة المشاعر و رسالة مفاتيح الغیب و رسالات ثمانیة و حکمة العرشیة العارفین و غیره و غیره. اخیراً دانشگاه طهران در صدد است که بیاد بود چهار صدمین سال ولادت آن حکیم بزرگ جشن احتفال شایانی برپا کند و آثار او را احیاء نماید.

در قرن دوازدهم بواسطه حدوث فتن و انقلابات در آسیای مرکزی و بلاد

ماوراءالنهر و انحطاط دولت صفوی در ایران و سلطنت بابریه گورکانیه در هندوستان و جنگهای نادرشاه حرکت فلسفی در ایران و دیگر بلاد شرق رو به سکون رفت و در این سیر مبارک وقفه و فترتی حاصل آمد ولی همینکه در قرن سیزدهم باردیگر این کشورها آراش گرفتند و اوضاع سیاسی و اقتصادی و امنیت عمومی بهبودی حاصل کرد، دوباره این آتش که در زیر خاکستر سینه‌ها نهفته بود مشتعل گردید و در ایران بوجود دوتن حکیم معروف رونقی تازه حاصل نمود و آندو در فلسفه یونانی الکندی بار دیگر روحی از نو دیدند: یکی از آنها مرحوم میرزا ابوالحسن اصفهانی متخلص به جلوه است و دیگری که خدمت بزرگ بنشر فلسفه را بتحواتم انجام فرمود مرحوم حاجی مولی هادی سبزواری است .

هادی بن مهدی السبزواری متخلص به اسرار در سبزواری که شهر کوچکی است در غرب شهر مشهد در خراسان در ۱۲۱۲ متولد شد و در ۱۲۸۹ هـ وفات یافت . وی بعد از آنکه در طلب علم مسافرتها کرد و در نزد اساتید اصفهان و خراسان تلمذ نمود بمرتبه استادی نائل آمد . پس بموطن خود سبزواری بازگشت و بساط تدریس و تعلیم فلسفه مشاء و اشراق را بگسترده . شهرت علم و دانش او در اطراف بلاد انتشار یافت و طلاب علوم عقایه من کل فج عمیق بسوی او آمده از سفره نعمت او برخوردار گشتند . هنوز شاگردان او که در طبقه ثالثه و رابعه بعد از او قرار دارند در مدارس عالیه ایران و اماکن مقدسه عراق بتدریس علوم عقایه اشتغال دارند . از آن دانشمند کتب بسیار باقی مانده است که از آنجمله شرح اللئالی المنظومه در منطق و غرر الفوائد در فلسفه و رساله فی الجبر و الاختیار و حاشیه بر شواهد الربوبیه ملاصدرا و حاشیه بر المبدأ و المعاد ملاصدرا و بالاخره کتاب اسرارالحکم ، دو منظومه یکی در منطق و یکی در حکمت از او باقی مانده که بتمام خود او شرح و تفسیر شده است و از آثار عظیم جاودانی است . باین بیت شریف که صدر کلام او در ابتدای منظومه حکمت قرار دارد تیمنا ختم مقال میکنیم و از خداوند سبیل رشاد و فوز مبدأ و معاد است دعا بینمائیم .

«یا واهب العقل لك المحامد
الی جنابك انتهى المقاصد.»